

دوفصلنامه تخصصی پژوهش‌های نوین در آموزه‌های قرآن و سنت

سال سوم، شماره پنجم / بهار و تابستان ۱۳۹۹ ش - ۱۴۴۲ ق، صص ۱۶۰-۱۳۷

نقد و بررسی برداشت ظاهری و هابیت از آیات توحیدی قرآن

فاطمه کاظم زاده^۱

ذکری علوی پور^۲

(تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۹/۸/۱۱)

چکیده

اعتقاد و هابیان به حجیت ظواهر آیات و روایات و برداشت از آنها بر این اساس، دلیل اصلی نوع تفکر و عملکرد و مخالفتشان با سایر مسلمین است. استناد این فرقه به آیات قرآن و شیوه استدلالشان نیاز به تحلیل و بررسی دارد؛ از این رو نقد استنادات آنها به آیات الهی می‌تواند در جهت شناخت این تفکر و شیوه‌های استدلال آنها مؤثر باشد. استفاده از نظرات پژوهشگران حوزه دین و مفسرین و محدثین شیعه و سنی در رد و تعدیل تفکر وهابی و بیان تفسیر دقیق و صحیح از آیات توحیدی در این زمینه کارساز و راهگشا خواهد بود چراکه مبنا در این نقد نه ظاهر این آیات بلکه تبیین و تطبیق آنها با سایر آیات قرآن و روایات صحیح است.

بررسی دیدگاه وهابیون در مورد مفاهیمی همچون توحید و شرک و مصادیق آنها و همچنین مفهوم عبادت و چگونگی تطبیق این مفاهیم با آیات توحیدی و برداشت از آنها بر مبنای ظواهر آیات بدون در نظر گرفتن حجیت عقلی و توجه به هرگونه تفسیر و تبیین آیات - که خود مبنای قرآنی هم دارد - نمایی از شیوه غلط استدلالی این فرقه به دست می‌دهد.

کلید واژه‌ها: وهابیت، توحید و شرک، آیات توحیدی و روایات، شفاعت، توسل.

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم fathalizadeh.a@gmail.com

۲. کارشناس ارشد علوم قرآنی و پژوهشگر حوزه قرآن و حدیث zekra.alavipoor@gmail.com

مقدمه

شیوه‌های استدلال و هابیان در برداشت از آیات توحیدی قرآن کریم با توجه به تعطیلی تعقل و تفسیر از نظر آنها و اتکانشان به قیاس و تطبیق و حجیت ظواهر آیات و روایات مهمترین علت و وجه اختلاف این فرقه با سایر مسلمین است. وهابیت دیدگاه‌های خاصی در زمینه توحید و به تبع آن شرک دارد که این نگرش‌ها نتیجه شیوه استدلال آن‌ها از آیات و روایات و اعتمادشان به سنت سلف است و آن را به طور مطلق پذیرفته‌اند. در این مقاله سعی شده با استناد به آیات قرآن و روایات و بهره‌مندی از تفاسیر، ردیه‌ها و شرح‌های تفصیلی بر مبانی تفکر وهابیت، نظریه آنها مبنی بر مشرک خواندن سایر مسلمانان و مخالفین این تفکر، با شیوه استدلال متکی بر تفسیر و برداشت صحیح از آیات کریمه، رد و تعدیل و ضعف استدلالشان روشن گردد.

- توحید:

پایه و اساس ادیان آسمانی و دعوت انبیاء اعتقاد به توحید و نفی شرک بوده‌است هم‌چنانکه در قرآن کریم از آن به‌عنوان هدف ارسال پیامبران اشاره شده‌است:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ (نحل ۳۶)» به میان هر ملتی پیامبری

مبعوث کردیم، که خدا را بپرستید و از بت دوری جوید»

برای روشن شدن دیدگاه توحیدی وهابیت و اختلاف آن با دیدگاه سایر مسلمانان، در این بخش به تعریف مفهوم توحید و تقسیمات آن از نظر هر دو گروه می‌پردازیم.

توحید اولین اصل از اصول اعتقادات مسلمین و بلکه پایه و اساس آنهاست و به معنی یگانه دانستن خدا و اصطلاحاً اعتقاد و باور داشتن به یگانگی و یکتایی و بی‌همتایی اوست. و از نظر لغوی به معنای ایمان داشتن به خدای یگانه و بی‌همتاست که شریکی ندارد (ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد، لسان العرب، باب وحد، داراحیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۸ق، ۱۳۶۶ ش، چاپ اول: ۱۳۷۴ق)

الف) توحید ذاتی: که اولین مرتبه توحید بوده و به معنای یکتایی خدا و نظیر و شبیه و مثل و مانند نداشتن اوست همچنین به معنای آن است که ذات الهی بسیط بوده و ترکیب و کثرت در آن راه ندارد.

«توحید ذاتی یعنی برای خداوند شبیه و مانندی در ذات وجود ندارد» (قرائتی، محسن، اصول

عقاید، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، مصدر: المکتبه الشامله).

ب) توحید در صفات به معنای باور داشتن و اعتقاد به این است که خداوند دارای تمام صفات کمال است و ذات مقدس الهی هم براساس دلائل شرع و هم عقل متصف به همه‌ی صفات کمالیه است.

ذات الهی در عین این‌که به صفات حق متصف است از کثرت و ترکیب مبرا است، در ذات و صفات اختلافی وجود ندارد یعنی ذات و صفات حق تعالی یکی است.

ج) توحید افعالی: به معنای این است که جهان را با همه نظام‌ها، علت‌ها و معلول‌ها، اسباب و مسببات، فعل خدا و نشأت گرفته از اراده او بدانیم. خداوند به تعبیر قرآن «قیوم» است یعنی همه چیز قائم به ذات اوست و هیچ موجودی در ذات خود استقلال ندارد. پس همان‌گونه که خدا را در ذات یگانه و بی‌شریک می‌دانیم در فاعلیت نیز بی‌شریک می‌دانیم. انسان موجودی است که در کار خود و سرنوشت خویش مؤثر است اما این معنی به هیچ وجه صحیح نیست که او را موجودی «مفوض» و به خود وا نهاده بدانیم. اعتقاد داشتن به تفویض و وا نهاده بودن موجودات اعم از انسان و غیر او بدین معناست که آن‌ها را مستقل در ذات خود بدانیم و این امر با توحید ذاتی و توحید افعالی منافات دارد: مطهری، مرتضی، جهان بینی توحیدی ص ۴۱).

د) توحید خالقیت: یعنی آفریننده همه مخلوقات خداست. «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ... (رعد ۱۶) بگو: الله آفریننده هر چیزی است»

ه) توحید ربوبی: اداره و تدبیر جهان با خداوند است. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (فاتحه ۲) ستایش خدا را که پروردگار جهانیان است»

و) توحید در عبادت: به معنای یگانه پرستی. «وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ (اسراء ۲۳) پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید»

توحید در عبادت یک اصل اساسی و نقطه اشتراک و مورد اتفاق تمام شریعت‌های آسمانی است و براساس آیه: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ (نحل ۳۶) به میان هر ملتی پیامبری مبعوث کردیم، که خدا را بپرستید و از بت دوری جوید» عبادت و پرستش خدا و اجتناب و دوری از پرستش غیر او واجب و لازم دانسته شده است. آنچه مسلم است این است که طبق آیه «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ ... (فرقان ۴۳) آیا آن کس را که هوای نفس را به خدایی گرفته بود دیدی؟» هرکس هواهای نفسانی خود را قبله معنوی خود قرار دهد در واقع آن‌ها را پرستش نموده است اما با این حال نمی‌توان هر عملی را مصداق عبادت غیر خدا قرار داد به‌عنوان مثال تکریم

والدین از فرمان‌های الهی است و عمل به آن عین توحید است: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (اسراء ۲۳) پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید». قطعاً عبادتی که نفی شده در برابر غیر خدا صورت گیرد و از آن نهی شده، عبارت است از خضوع و فروتنی انسان در برابر چیزی یا شخصی با این عقیده که سرنوشت عالم همه آن یا قسمتی از آن به دست اوست و این‌که او مالک امر انسان و به تعبیر دیگر پروردگار اوست. اما هرگاه این فروتنی در برابر هر کسی باشد نه به این اعتقاد بلکه از این جهت که او بنده صالحی برای خداست و دارای فضیلت و کرامت است ... پس مانند این عمل را در برابر او به جا آوردن تنها جنبه تکریم و تعظیم دارد نه عبادت کردن او. به همین جهت سجد ملائکه برای آدم یا سجد یعقوب و پسرانش برای یوسف ذاتاً شرک و عبادت نامیده نمی‌شود (سبحانی، جعفر، العقیده الاسلامیه فی ضوء مدرسه الاسلامیه ص ۶۰)

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵ انبیا) ما پیش از تو هیچ

پیامبری نفرستادیم، جز آنکه به او وحی کردیم که جز من خدایی نیست. پس مرا بپرستید».

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا (آل عمران

۶۴) بگو: ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه‌ای که پذیرفته ما و شماست پیروی کنید: آنکه جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم»

«...وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (توبه ۳۱) ... حال آنکه مأمور

بودند که تنها یک خدا را بپرستند، که هیچ خدایی جز او نیست. منزه است از آنچه شریکش می‌سازند»

در این آیات توحید در عبادت به عنوان اصلی‌ترین برنامه فرستادگان الهی معرفی شده است.

اگر نیت در هنگام عبادت برای غیر خدا باشد و توجه به خلق و به غیر حق باشد، مصداق شرک

خواهد بود (سلطان الواعظین شیرازی، محمد، شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع، تهران: دارالکتب الاسلامیه ۱۳۶۶، چاپ چهل و دوم ۱۳۸۳ ص ۲۲۰).

در توحید عملی همه چیز برای خداست و تنها خدا مطاع و قبله و جهت حرکت است یعنی

زیستن، مردن، خدمت کردن، قیام کردن، خم و راست شدن همه برای خدا است هم‌چنان‌که

ابراهیم علیه السلام گفته است: «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ

أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (انعام ۶۲ و ۱۶۳) بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای

خدا آن پروردگار جهانیان است او را شریکی نیست. به من چنین امر شده‌است، و من از نخستین مسلمانانم.»

محور اصلی مذهب وهابیت توحید است. محمدبن عبدالوهاب توحید را همان دین اسلام می‌داند. آن‌ها براساس تعریف‌شان از توحید، که آن‌را همان عبادت می‌دانند دیدگاه‌های خود را پایه‌گذاری کرده‌اند. (حبیبی، خادم حسین، نقد و بررسی اندیشه وهابیت در مسئله توحید و لوازم آن، انتشارات مؤسسه آموزشی امام خمینی قم ۱۳۸۹، ص ۸۸)

ابن تیمیه می‌گوید: «توحیدی که پیغمبران آورده‌اند متضمن اثبات الوهیت است برای خدا و بس؛ به این نحو که بنده شهادت دهد که جز خدا، خدایی نیست، تنها او را عبادت کند و فقط به او توکل و ... کند. این توحیدی است که آن‌چه را خدا برای خود در قرآن ثابت کرده، در بردارد اما مجرد یگانه دانستن خدا، یعنی اعتقاد به این‌که خدای واحد، عالم را خلق کرده است، این توحید نیست و چنین کسی موحد نیست، مگر این‌که شهادت دهد که جز او خدایی نیست و اقرار کند که تنها، خدا مستحق عبادت است و بس (حبیبی، خادم حسین، نقد و بررسی اندیشه وهابیت در مسئله توحید و لوازم آن، انتشارات مؤسسه آموزشی امام خمینی قم ۱۳۸۹، ص ۸۸)

محمدبن عبدالوهاب توحید را به سه قسمت ربوبی، الوهی و اسماء صفات تقسیم نموده و این سه قسم از نظر او بدین شرحند: توحید ربوبی به معنی آن است که خدای سبحان در خلق و تدبیر عالم یکتاست و با ملائکه و انبیاء و دیگر موجودات در این امر شریک نیست اما صرف اعتقاد به این موضوع دلیل بر مسلمانی اشخاصی نیست چراکه بیشترین مردم به این مسئله اعتراف نموده و آن‌را پذیرفته‌اند براساس این آیه که می‌فرماید: «وَلَنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولُوا اللَّهُ ... (عنکبوت ۶۱) اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و آفتاب و ماه را رام کرده است؟ خواهند گفت: خدای یکتاست»

توحید در الوهیت از نظر او آن است که هیچ ملک مقرب یا نبی مرسل در کنار خدای سبحان پرستیده نشود، چنان‌که در عصر جاهلیت و زمان رسالت پیامبر ﷺ، مردم جاهل چیزهایی را همراه با خدا می‌پرستیدند. گروهی بت‌ها را عبادت می‌کردند و عده‌ای نیز مسیح عَلَيْهِ السَّلَام را، و گروهی دیگر ملائکه را پرستش می‌کردند.

توحید اسماء و صفات از نظر محمدبن عبدالوهاب با خصوصیات و صفات خداوند سر و کار دارد و اعتقاد به صفات خداست. او معتقد است که مرز شرک و توحید ورود به حیطة توحید الوهی

است و انسان با توحید ربوبی مسلمان نمی‌شود جز آن‌که آن را با توحید الوهی همراه کند. (کرمانی، طوبی، نگاهی بر وهابیت، مقالات و بررسی‌ها، ش ۷۳ (۲)، ص ۱۴ و ۱۵).

- دیدگاه وهابیت در توحید صفاتی:

در مبحث توحید صفاتی از نظر وهابیت، براساس آنچه که از آراء و فتاوی آنان به دست می‌آید گرچه به احدیت و بسیط بودن خداوند تصریح دارند، اما در زمینه تنزیه خدا از جسمانیت و تشبیه نمودن باریتعالی به خلق، به دلیل وجود برخی آیات و روایات و حمل آن‌ها بر ظاهر و نیز به این دلیل که در مورد آن‌ها هیچ‌گونه تأویل و تفسیر را نمی‌پذیرند، دچار تناقض شده و صفات را با توجه به معنای لغوی آن‌ها- هرچند در شأن باریتعالی نباشد- بر همان معانی ظاهری حمل می‌کنند. ابن تیمیه در عقیده واسطیه صفات را از لحاظ دوام و حدوث به دو دسته تقسیم کرده است:

صفات دائمی که خداوند همیشه به آن‌ها متصف است مانند علم، قدرت و ... که صفات ذاتیه به‌شمار می‌آیند و صفات متعلق به اراده و مشیت الهی که انجام آن‌ها به اراده و خواست خداوند بستگی دارد مثل نزول خداوند به آسمان دنیا که به صفات فعلیه معروفند.

از نظر ابن تیمیه نزول لایق باریتعالی است و به افعال مخلوقات شباهتی ندارد. وی معتقد است که ممکن است صفتی هم ذاتیه باشد و هم فعلیه مانند صفت کلام (العظیمین، محمد صالح، تعلیقاتی بر عقیده واسطیه)

همچنین وی قائل است به این‌که هرگاه گفته شود «یدالله» و «عین‌الله»، تمام صفات وارده برای دست و چشم که بر او ثابت شده‌اند را شامل می‌شود (العظیمین، محمد صالح، تعلیقاتی بر عقیده واسطیه)

در رساله تدمریه نیز اشاره دارد به این‌که خداوند به خوردن و آشامیدن و اسباب آن‌ها نیاز ندارد اما به دست که برای انجام فعل و عمل است نیازمند است چراکه به عمل و فعل توصیف شده و کسی که قادر بر انجام فعل است از کسی که ناتوان است کامل‌تر است.

همچنین از نظر او افعالی همچون گریستن و حالاتی مثل اندوهگین شدن که مستلزم ضعف و ناتوانی است، خداوند پاک و منزّه از آن‌ها است برخلاف خشم و شادی که جزء صفات کمالند. (ابن تیمیه، رساله تدمریه ص ۹۰ نقل از الکووانی العاملی، علی، الوهابیه و التوحید، ص ۸۰).

برخی از آراء ابن تیمیه که پایه‌های فکری و اصول مذهب او به حساب می‌آیند بدین قرارند:

- ابن تیمیه تفویض تفسیر صفات برای خدا را نپذیرفته و آنرا بدترین گفته‌های اهل بدعت و کفر به حساب می‌آورد. به نظر می‌رسد تفسیر وجه‌الله و یدالله در ذهن او به منزله انکار وجود خداست.

- از نظر او حمل صفات خدای تعالی - که در قرآن و سنت آمده - بر ظاهر حقیقی آن‌ها حتی اگر مادی و حسی باشد واجب دانسته و حمل بر مجاز را رد می‌کند. به این دلیل که مجاز از نظر او در قرآن و سنت جایی ندارد.

- خدای تعالی موجودی است که بالای عالم، بر عرش خود می‌نشیند و گاهی به عالم دنیا نازل می‌شود با چشم دیده می‌شود چون دیدن متوقف نمی‌شود و وجود بالاتر از وجود پایین‌تر خود بی‌نیاز است.

ابن تیمیه در عقیده واسطیه با استناد به آیه «...الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى... (طه/ ۵) خدای رحمان بر عرش استیلا دارد»، معنای استواء خدا بر عرشش را علو و استقرار بر آن دانسته و معتقد است سلف، آنرا به علو، استقرار، صعود و ارتفاع تفسیر کرده‌اند و در پاسخ کسانی که استواء را استیلاء و تملک تفسیر کرده‌اند می‌گوید: این نوع تفسیر خلاف ظاهر نص است و این‌گونه نتیجه‌گیری برخلاف تفسیر سلف است هم‌چنین اگر این مسئله اثبات شود، لوازم باطلی بر آن مترتب می‌گردد.

عرش در لغت به معنی سریر و تخت خاص پادشاه بوده و در شرع هم به معنای چیزی است که خداوند بر فراز آن قرار گرفته است و نه تنها از بزرگترین مخلوقات خداوند بوده بلکه بزرگترین مخلوقاتی است که می‌شناسیم چراکه رسول خدا فرمود: «ما السموات السبع و الأرضون السبع بالنسبه الی الكرسي ألا كحلقه ألقیت فی فلاة من الأرض و إن فضل العرش علی الكرسي كفضل الفلاة علی تلك الحلقة»

در عقیده واسطیه، ابن تیمیه چند صفت دیگر برای خداوند ثابت کرده‌است که همگی آن‌ها دلالت دارند بر عقیده او به تجسیم و تشبیه خدا به خلق و برای هر کدام از آن‌ها استناداتی به آیات یا روایات نموده‌است که به اختصار از این قرارند:

- قدم بر خدا ثابت است به دلیل این روایت پیامبر ﷺ: «لأنزال جهنم یلقى فیها و هی تقول هل من مزید؟ حتی یضع رب العزه فیها رجله - و فی روایه علیها قدمه - فینزوی بعضها علی بعض و تقول قط قط!» اهل سنت پا را به پاهای حقیقی تفسیر کرده‌اند که لایق خدا بوده و به پای موجودات شبیه نیست.

- دلیل بر رؤیت خدا این قول است: «لَلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَ زِيَادَةٌ...» (یونس ۲۶) پاداش آنان که نیکی می‌کنند نیکی است و چیزی افزون بر آن» و رسول ﷺ، زیاده را به نظر به وجه خداوند تفسیر کرده‌اند.

... رؤیت خداوند در قیامت صورت می‌گیرد نه در دنیا به دلیل قول خداوند به موسی ﷺ «...لَنْ تَرَانِي...» (اعراف ۱۴۳) هرگز مرا نخواهی دید». هم چنین این سخن رسول که فرمود: «و اعلموا لن تروا ربكم حتى تموتوا...» اهل سنت این رؤیت را به مشاهده عینی تفسیر می‌کنند به این دلیل که: خداوند نظر را به وجه اضافه کرده است که محل عین (چشم) است و گفته است: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ أَلَىٰ رَيْهَا نَاطِرَةٌ (قیامه ۲۲ و ۲۳) در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند»

دیگر این که در حدیث آمده است: إنکم سترون ربکم عینا. اهل تأویل آن را به ثواب تفسیر کرده‌اند که از نظر ما خلاف ظاهر لفظ و اجماع سلف بوده و دلیلی بر آن وجود ندارد.

- به اعتقاد اهل سنت کلام خداوند صفتی از صفات اوست که همواره بوده و هست و او سبحانه و تعالی همراه با کلامی حقیقی و صوتی که به اصوات هیچ‌یک از مخلوقات شبیه نیست و با حروف، هرگاه که اراده کند و به هر چیز و هر گونه که بخواهد سخن می‌گوید. به این دلیل که: «... وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا (نساء/۱۶۴) و از آن میان خدا با موسی به نحوی ناگفتنی سخن گفت»

و «وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ...» (اعراف/۱۴۳) چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت» (و دلیل این که ما معتقدیم کلام او همراه با صوت است این است: «وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا...» (مریم/۵۲) و او را از جانب راست کوه طور ندا دادیم و نزدیکیش ساختیم تا با او راز گوئیم». و دلیل مان برای این که کلام خداوند با حروف است این است: «وَ قُلْنَا يَا دَأْمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ...» (بقره/۳۵) و گفتیم: ای آدم، خود و زنت در بهشت جای گیرید»

- و اما در حدیث نزول: این گفته از رسول خدا ﷺ است که فرمود: «یتزل ربنا الی السماء الدنيا کل لیله حین یتقی ثلث اللیل الآخر فیقول: من یدعونی فاستجیب له، من یرسلنی فأعطیه، من یرسلنی فأعطیه، من یرسلنی فأعطیه»

معنی نزول نزد اهل سنت این است که خداوند سبحان خودش آن‌گونه که لایق جلالش باشد نزول حقیقی می‌کند و کیفیت آن را هیچ‌کس نمی‌داند جز خود او. و تأویل کنندگان نزول را «نزول

امر» معنی کرده‌اند که ما آن‌را رد می‌کنیم به سه دلیل: این تأویل خلاف ظاهر نص و اجماع سلف است - امر خداوند همه وقت نازل می‌شود و خاص ثلث آخر شب نیست - امر نمی‌تواند سخن بگوید و اظهار کند چه کسی مرا می‌خواند تا اجابتش کنم. نزول خدا با علو او منافاتی ندارد چون او با هیچ‌یک از مخلوقات شباهتی ندارد و نزولش را با نزول هیچ‌کدام از آن‌ها نمی‌توان قیاس کرد.

فرح و شادی به دلیل قول رسول خدا ﷺ بر خداوند ثابت است: «الله أشد فرحاً بتوبه عبده من أحدكم براحلته...» این فرح و شادی لایق خدا بوده و هرگز صحیح نیست آن‌را به ثواب تأویل کنیم چراکه خلاف ظاهر نص و اجماع سلف است. رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «يضحك الله الي رجلين يقتل أحدهما الآخر، كلاهما يدخلان الجنة» براین اساس اهل سنت ضحک را بر خدا ثابت دانسته و آن‌را به گونه‌ای که لایق اوست تفسیر نموده‌اند. و تفسیر ثواب نیز در این مورد خلاف ظاهر لفظ و اجماع سلف است. (العثيمين، محمد صالح، تعلیقاتی بر عقیده واسطیه)

این دیدگاه وهابیت در باره‌ی توحید به دلیل این‌که خداوند را مانند انسان دارای اعضا و قابل تقسیم به اجزاء دانسته است و او را به انسان و مخلوقات تشبیه می‌کند آمیخته به شرک و محکوم به رد است.

همان‌گونه که گذشت آن‌ها تمام صفات الهی را بر همان معانی ظاهری و لفظی حمل نموده بر خداوند ثابت می‌دانند و هیچ‌گونه دلیل عقلی را نمی‌پذیرند و برای متهم نشدن به تشبیه خدا به مخلوقات، با عبارت «اثبات بلاکیفیه و تشبیه» و این‌که صفات به‌گونه‌ای است که لایق و مناسب شأن خداوندی است، عقیده خود را اثبات می‌کنند.

آن‌ها معتقدند که خداوند در روز قیامت آسمان‌ها را بر یک انگشت خود، زمین‌ها را روی یک انگشت و سپس همه خلائق را روی انگشت دیگر نهاده به حرکت درمی‌آورد. (عابدی، احمد، توحید پلاستیکی، مجله علوم حدیث، ص ۱۸۸؛ صحیح بخاری، ح ۱۳۱۱).

در میان اهل سنت حنبلیان صفاتی که در ظواهر آیات به خدای متعال نسبت داده شده را به ظاهر آن‌ها حمل نموده و قائل به تجسیم و تشبیه در مورد خداوند شده‌اند. احمدبن حنبل گفته است: «هو علی العرش فوق السماء السابعة و عنده حجب من نار و نور و ظلمه و ماء وهو اعلم بها.» (عقیلی، علیرضا، ریشه‌های ظاهرگرایی در فهم قرآن، م پژوهش‌های قرآنی، ش ۱۱ و ۱۲ ص ۳۵۱ و ۳۵۴).

توحید و معنای کلمه «لااله الاالله» از دیدگاه وهابیان:

شیخ محمدبن عبدالوهاب در کشف الشبهات به شرح معنای کلمه «لااله الاالله» پرداخته و معتقد است که توحید یعنی این‌که تنها خدا را پرستش کنیم، و این آیین پیامبران است به گفته او آنچه پیامبران، مردم را به آن فرا می‌خواندند و مشرکان از پذیرش آن سرباز می‌زدند، در واقع همان «توحید در عبادت» بوده که همان معنای کلمه «لاالله الاالله» است نه تنها لفظ آن بلکه، توجه به معنایش هم حائز اهمیت است. الامین، محسن، کشف الأرتیاب ترجمه سید ابراهیم سید علوی، ص ۱۸۰-۱۸۳).

محمدبن عبدالوهاب بزرگترین امر خدا را «امر به توحید در عبادت» و بزرگترین نهی او را «نهی از شرک» می‌داند. به عقیده او توحید مفروض بر بندگان پیش از نماز و روزه، از طرف خدا، توحید عبادت بوده است وی پرستش را همان توحید می‌داند و به این وسیله آن‌را در توحیدی که خود برای آن شروطی قرار داده است منحصر می‌کند. در بیانی دیگر می‌گوید: هر کس موحد نباشد، خدا را عبادت نکرده است. در کتاب التوحید او، در باب اول این حدیث پیامبر ﷺ که از مسلم نقل شده به چشم می‌خورد: «من قال لااله الاالله و كفر بما يُعبد من دون الله حرم ماله ودمه و حسابا على الله» در شرح کتاب توحید باب ششم، این حدیث را تفسیر لاله الاالله عنوان کرده و اضافه نموده اقرار تنها به این لفظ کافی نیست و این محفوظ ماندن و در امان بودن زمانی عینیت می‌یابد که علاوه بر اقرار، به معبودان باطل کفر بورزد و اگر دچار تردید شود باز هم هیچ. (آل الشیخ، صالح، غایه‌المرید در شرح کتاب توحید، باب ششم، بی‌تا، بی‌جا)

ابن عبدالوهاب می‌گوید: منظور از اله فقط رازق و مدبر نیست زیرا کافران همه این کارها مثل: آفرینش، رزق، تدبیر، ... را مخصوص خدا می‌دانستند. هدف آن‌ها از کلمه الله معنایی است که مشرکان امروز از کلمه سید و مولا اراده می‌کنند بنابراین ایمان باید با عمل همراه باشد و اگر کسی به یگانگی خدا شهادت دهد ولی جز او را بپرستد شهادتش پذیرفته نیست. (بن عبدالوهاب، محمد، کشف الشبهات، بی‌تا، بی‌جا، ص ۸ تا ۱۱).

شرک:

مفهوم شرک ضد توحید بوده و در مباحث اعتقادی وهابیت جایگاه ویژه دارد و حائز اهمیت است و از اساسی‌ترین مسائل اختلافی میان این گروه با سایر مسلمانان به‌شمار می‌رود لذا در این بخش ضمن تعریف شرک از زبان لغت شناسان، اقسام آن نزد دو گروه به معرفی مصادیق آن از نظر وهابیت می‌پردازیم.

در مفردات، راغب که در واژه‌شناسی قرآن صاحب نظر است می‌گوید: شرک انسان در دین دو گونه است: شرک بزرگ یا ثابت نمودن شریک برای خدا و شرک کوچک که ریا و نفاق و در نظر گرفتن غیرخدا با او در امور است. در لسان‌العرب نیز شرک به معنای قائل شدن شریک برای خداوند در فرمانروایی و ربوبیت معنی شده‌است. (راغب اصفهانی، مفردات الفاظ. القرآن الکریم، ص ۴۵۲ ذیل واژه شرک ر.ک: ابن‌منظور، لسان‌العرب، ج ۱۰ ص ۴۴۷)

شرک در ذات به معنی شریک قرار دادن برای خدای تعالی، در ذات و وحدانیت است که با اقرار به زبان همراه است مثل آنچه بت‌پرستان به آن اعتراف دارند یا آنچه مجوس نور و ظلمت و یزدان و اهریمن می‌خوانند و مثل نصاری که به اقاویم ثلاثه قائل بوده و ذات الهی را به سه قسمت پدر، پسر، روح‌القدس تقسیم نموده‌اند و برای هر کدام از آن‌ها ویژگی‌هایی قائلند که در آن‌دو دیگر نیست و تا هر سه جمع نشوند حقیقت ذات خداوندی بروز نمی‌کند. آیه ۷۷ مائده از آن‌ها انتقاد نموده و وحدانیت ذات باری تعالی را اثبات کرده است.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (مائده/۷۷) بگوای اهل کتاب، به ناحق در دین خویش غلوّ مکنید و از خواهشهای آن مردمی که از پیش گمراه شده بودند و بسیاری را گمراه کردند و خود از راه راست منحرف شدند پیروی مکنید.»

شرک در صفات: به معنای قدیم و زائد دانستن صفات خدای تعالی بر ذات اوست. صفاتی چون علم، حکمت، قدرت، حیات و... اشعری‌ها صفات را عین ذات نمی‌دانند بلکه به نظر آنان صفات خداوندی قدیم و زائد بر ذات الهی است.

شرک در افعال: آن است که دیگری جز ذات احدیت را در تدبیر عالم مؤثر مستقل بداند مانند آنچه یهود اعتقاد داشتند، این‌که خداوند پس از خلق آفریدگان، امورشان را به دیگری تفویض نموده خود به کناری رفت. قرآن در مذمت آن‌ها آورده است: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُبْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ (مائده/۶۴) یهود گفتند که دست خدا بسته است. دستهای خودشان بسته باد. و بدین سخن که گفتند ملعون گشتند. دستهای خدا گشاده است. به هر سان که بخواهد روزی می‌دهد»

در عبادت نیز چنان‌چه توجه و نیت به خلق و غیر خدا باشد، شرک در عبادت محسوب می‌شود. «شرک خفی» شرک در اعمال و یا در طاعات و عبادات است. (سلطان الواعظین شیرازی، محمد، شبهای پیشاور، ص ۲۰۷ تا ۲۱۰)

تقسیمات شرک از نظر وهابیت:

محمد بن عبدالوهاب شرک را سه نوع می‌داند: شرک اکبر، شرک اصغر و شرک خفی - نوع اول آن خود بر چهار قسم است:

اول: شرک در دعا (با استناد به این آیه): «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُ اللَّهِ مَخْلُصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۶۵/عنکبوت) چون به کشتی نشستند خدا را با اخلاص در دین او خواندند و چون نجاتشان داد و به خشکی آورد، شرک آوردند»

دوم: شرک در نیت و اراده و قصد: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ وَأَلَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (هود/۱۵ و ۱۶) آنان که زندگی و زینت این دنیا را بخواهند، پس همه مزد کردارشان را در این جهان می‌دهیم و در آن نقصانی نمی‌بینند. اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش نصیبی ندارند و هر چه کرده‌اند ناچیز شود و هر چه به جای آورده‌اند باطل است.»

سوم: شرک در طاعت: «إِتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳۱/هود) حبرها و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را به جای الله به خدایی گرفتند و حال آنکه مأمور بودند که تنها یک خدا را بپرستند، که هیچ خدایی جز او نیست. منزّه است از آنچه شریکش می‌سازند.»

چهارم: شرک در محبت و دوستی: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (۱۶۵/بقره) بعضی از مردم خدا را همتیانی اختیار می‌کنند و آنها را چنان دوست می‌دارند که خدا را. ولی آنان که ایمان آورده‌اند خدا را بیشتر دوست می‌دارند. و آن گاه که این ستم پیشگان عذاب را ببینند دریابند که همه قدرت از آن خداست. هر آینه خدا به سختی عقوبت می‌کند.»

نوع دوم شرک، شرک اصغر است و منظور از آن ریاست. خداوند می‌فرماید: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف/۱۱۰) هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد. «نوع سوم شرک، شرک خفی است و دلیل آن حدیث پیامبر ﷺ است که فرمود: «شرک در این امت پنهان‌تر است از حرکت مورچه روی سنگ سیاه در تاریکی شب» (: بن‌عبدالوهاب، محمدخمسون سؤالاً و جواباً فی العقیده ، س ۴۴)

از نظر ابن تیمیه شرک بر سه قسمت است: شرک در عبادت و تأله - شرک در طاعت و تسلیم - شرک در ایمان و قبول سخن. (ابن تیمیه، فتاوی ، بی‌تا، بی‌جا)

مصادیق شرک از نظر وهابیت:

چنان‌که در بخش «توحید» اشاره کردیم، وهابیون با استناد به آیه: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶) و من جن و انس را نیافریدم مگر برای اینکه عبادتم کنند، توحید را عبادت می‌دانند و مدعی‌اند که سلف یعبدون را برابر یوحدون تفسیر کرده‌است. ابن تیمیه عبادت را این‌گونه معنی کرده‌است: اسمی است در برگیرنده مجموعه گفتار و کردار ظاهری و باطنی که الله دوست دارد و می‌پسندد. پس آیه دلالت دارد بر این‌که لزوماً نباید هر گونه عبادتی فقط برای الله انجام شود نه برای کسی دیگر»

اگر این دو تعریف وهابیون از عبادت را کنار هم قرار دهیم خواهیم دید از دیدگاه آن‌ها، هر کاری که نشانی از عبادت در آن باشد و برای غیر خدا انجام گیرد شرک محسوب شده و فاعل آن مشرک و مهدور الدم خواهد بود. بر همین اساس اعمال سایر مسلمین که شمه‌ای از عبادت در آن باشد مصداق شرک است اعمالی همچون:

- طلب شفاعت از غیر خدا.
- توسل به پیامبران و اولیاء الهی و توکل بر غیر خدا.
- زیارت قبور انبیاء با اولیاء صالحین، نشستن، نماز و دعا خواندن کنار آن‌ها.
- استمداد از ارواح انبیاء و اولیاء پس از مرگ‌شان.
- سوگند خوردن به غیر خدا.
- بزرگداشت و تعظیم رسول ﷺ و محبت به اولیاء

بنابراین با توجه به این دیدگاه و هابیون در زمینه عبادت و آن چه انجام آن منجر به شرک می‌شود، ضروری به نظر می‌رسد مفاهیم عبادت و دعا مورد بررسی قرار گیرد.

... اصل عبودیت خضوع و تذلل است... گفته می‌شود: طریق معبد: راه هموار شده و البعیر المعبد:

شتر رام ... عبادت همان «اطاعت» است. (جوهری، الصحاح فی اللغه، ماده عبد)

عبادت در اصطلاح اهل شریعت معنای ویژه‌ای یافته و به معنای لغوی خاص مختص شده است مثل کلمات صلوه (دعا) و زکوه (رشد و نمو) و صیام (خودداری) و... که این‌ها معانی لغوی کلمات است ولی در اصطلاح شرعی به اعمالی خاص، اختصاص می‌یابد بنابراین اگر کلمه‌ای در قاموس شرع معنای ویژه‌ای یافت باید بر معنای تازه آن حمل شود. باید توجه داشت هر عملی که از نظر لغت‌شناسان داخل در معنای واژه عبادت باشد، عبادت نیست چراکه هر اطاعت و خضوع و تذللی پرستش به حساب نمی‌آید، در غیر این صورت لازم می‌شود که همه انسان‌ها را مشرک بدانیم و هیچ موحدی در زمین باقی نماند چراکه اعمالی که داخل در معنای عبادت هستند (اطاعت و خضوع) گاهی در برابر غیر خدا مثل پدر و مادر، استاد و معلم و... انجام می‌شوند بنابراین باید گفت آن عبادت و پرستش که برای غیر خدا حرام بوده و جایز نیست، چیزی است که غیر از عبادت به معنای لغوی و عبادتی که معنای ویژه در اصطلاح شرع یافته اگر برای غیر خدا باشد شرک محسوب می‌شود. (الامین، سید محسن، کشف الارتیاب، ص ۱۲۵).

آیه ۵۴ سوره مائده نشان می‌دهد که هر تواضع و تکریمی عبادت نیست چراکه در غیر این صورت قرآن از آن به عنوان جنبه‌ای مثبت سخن نمی‌گفت و در برابرش موضع می‌گرفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (مائده/۵۴) هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر کسی از شما از دینش بر گردد، بدانید که خدا بزودی مردمی را- برای گرایش به این دین- می‌آورد که دوستانش دارد و آنان نیز وی را دوست دارند، که اینان مردمی هستند در برابر مؤمنین افتاده حال و در برابر کافران مقتدر، مردمی که در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری پروا ندارند و این خود فضلی است از خدا،

فضلی که به هر کس صلاح بداند می‌دهد و خدا دارای فضلی وسیع و علمی وصف ناپذیر است.

و اما دعا در لغت به معنای خواندن، سؤال کردن، نامیدن کسی و خواستن از کسی آمده است.

(فیروز آبادی، القاموس المحيط، ماده دعا)

اصطلاحاً، درخواست کردن رحمت و فضل الهی از او و برقرار نمودن ارتباطی معنوی با خدا و مناجات و یاری خواستن از پروردگار عبادت گفته می‌شود.

محمد بن الوهاب در «الرد الرافضه» گفته است: «عبادت مخصوص خداوند است و کسی در آن حقی ندارد و دعا نوعی عبادت است که کوتاهی کردن از آن مستوجب عذاب است لذا تقاضا از غیر خداوند انحراف از عبادت خدا و شریک قرار دادن غیر او در عبادت است.» (رضوانی، علی اصغر، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۱ ص ۱۴۳).

ابن تیمیه نیز خواندن غیرخدا و یاری خواستن از کسی جز او را موجب کفر و شرک می‌داند و مرتکبین این عمل را بت پرست خوانده، در صورت عدم توبه، خون و مالشان را مباح می‌داند. (الأمین، سید محسن، کشف الارتیاب، ص ۲۶۵).

این که دعا را عبادت دانسته‌اند بدلیل آن است که انسان در حال دعا، در برابر پروردگار دارای خضوع بوده و خود را حقیر و کوچک می‌داند و با ابراز نیازمندی به درگاه الهی در واقع خداوند را قاضی الحاجات و مسبب الأسباب دانسته و تنها او را برطرف کننده‌ی بلاها و حلال مشکلات خود معرفی می‌کند. بنابراین باید گفت هر دعایی عبادت نیست، آن‌جا که دعا همراه با اعتقاد به صفات ربوبی باشد عبادت محسوب می‌شود اگر رسول خدا فرموده‌اند «الدعاء هو العباده» به این معناست که دعایی که برای خدا باشد و دعا کننده معتقد به صفت یا صفات ربوبیت برای دعا شونده باشد، عبادت و نوعی از آن است نه هر دعایی. (سقاف شافعی، حسن بن علی، التندید بمن عدد التوحید، ص ۳۰ و ۳۱)

اعتقاد به اثر ارواح پس از مرگ، مصداق شرک:

وهابیت در مسئله ارتباط ارواح در عالم برزخ با زمینیان با سایر مسلمین اختلاف دارند. بدین معنی که معتقدند اولیاء الهی پس از مرگ اثر و خاصیتی ندارند چون از علم غیب بی‌بهره‌اند و هیچ تصرفی در جهان زندگان نمی‌توانند داشته باشند.

بن‌باز در این باره می‌گوید: «کثیری از اهل سنت قائل به حیات برزخی در قبر برای امواتند ولی این بدان معنا نیست که علم غیبت می‌دانند یا از امور اهل دنیا اطلاع دارند، بلکه این امور با مرگ از آن‌ها منقطع گردیده است.»

«به ضرورت دین و ادله شرعی دانسته شده که رسول خدا ﷺ در هر مکانی موجود نیست و فقط جسم او در قبرش در مدینه منوره است، ولی روحش در جایگاه اعلی در بهشت است.» (بن‌باز، شیخ

عبدالعزیز، مجموع فتاوی، ج ۱ ص ۴۰۸ و ۴۱۷، نقل از علی اصغر رضوانی، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات ج ۲ ص ۲۷۵)

ناصرالدین البانی نیز در مقدمه کتاب الآیات البینات فی عدم سماع الأموات می‌گوید:

«... بعد از آن که اهمیت موضوع بحث و احتیاج مردم به اطلاع آن برای تعدادی از اهل فضل و علم روشن شد، خصوصاً کسانی که همیشه در باتلاق‌های جاهلیت زندگی می‌کنند، اهمیت بحث در مباحثی از قبیل: استغاثه به غیر خدا، استعانت از ارواح انبیاء و صالحین و غیر این‌ها، به توهم این‌که آنان صدایشان را می‌شنوند... روشن می‌شود.» (رضوانی، علی اصغر، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات). در این مبحث دو نکته مورد انتقاد وهابیت است اول نفس درخواست کردن از انسان مرده که قادر بر عمل نیست و این عمل نوعی پرستش میت و شرک است و تنها از انسان زنده‌ای که قادر بر انجام خواسته است درخواست نمودن جایز است، «فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» (۵۲/روم) پس تو غم اینان مخور، که هر دم بر یک مزاجند چون اینها مردگانند، که وقتی رو می‌گردانند، تو نمی‌توانی بشنوانی»

و دوم این که طبق آیه: «...وَمِنْ وَّرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (مومنون/۱۰۰)... و از عقب آنها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند»، حائلی بین احیاء و اموات هست که هر گونه ارتباط میان آن‌ها را قطع و امکان ناپذیر کرده‌است. در پاسخ باید گفت که اولاً: هرگز درخواست نمودن از اموات شرک نیست چراکه زنده یا مرده بودن در تحقق برآورده شدن حاجات یا شفاعت نمودن دخیل نیست هم‌چنین زنده یا مرده بودن ملاکی برای توحید یا شرک یا عبادت و پرستش نیست. اگر دعا و طلب حاجت از فرد زنده عین توحید است چگونه است که طلب حاجت و دعا از همان فرد پس از مرگ شرک به حساب می‌آید؟! و چنان‌که پیش از این گفته شد این درخواست‌ها زمانی شرک آلود خواهد بود که درخواست شونده را دارای مقام الوهیت و تفویض امور مستقل از پروردگار عالم بدانیم در غیر این صورت فرد، زنده یا مرده، اگر تنها به‌عنوان وسیله افاضه فیض الهی شناخته شود عین توحید است. از طرفی عالم برزخ در قرآن به‌عنوان حائلی میان دنیا و آخرت معرفی شده و در واقع منظور از آن این است که برزخ مانعی است از برگشت اموات به عالم حیات و همین معنای قطع ارتباط است بنابراین این حائل مانع از ارتباط معنوی و آگاهی مردگان و زندگان از یکدیگر نیست. (سبحانی، جعفر، راهنمای حقیقت، ص ۵۵ تا ۵۸).

– طلب شفاعت از مصادیق شرک نزد وهابیان:

محمد بن عبدالوهاب در آغاز باب پانزدهم کتاب التوحید آیاتی را برای اثبات این که شفاعت مصادق شرک است، آورده است:

«أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَ هُمْ يَخْلُقُونَ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَ لَا أَنْفُسَهُمْ يَصْرِوْنَ» (اعراف/۱۹۱ و ۱۹۲) چرا این بتان را که چیزی خلق نمی‌کنند و خودشان ساخته شده‌اند با خدا شریک می‌کنید بتانی که نمی‌توانند آنها را نصرت دهند و نه خودشان را نصرت می‌دهند « و ... وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (فاطر/۱۳ و ۱۴) ... و خدایانی که شما به جای او می‌خوانید حتی روکشی از هسته خرما را مالک نیستند علاوه بر این اگر آنها را بخوانید دعاهايتان را نمی‌شنوند و اگر هم بشنوند استجابتتان نمی‌کنند و روز قیامت به شرک شما کافر می‌شوند و هیچ کس مانند خدای خبیر تو را خبردار نمی‌کند»

شارح التوحید معتقد است بزرگترین برهان و دلیل توحید خداوند در استحقاق عبادت برهان عقلی و فطری است و چون تنها خداوند خالق، رازق، مالک مطلق بوده و کسی در امر و نهی و ملکیت حقیقی با او شریک نیست پس تنها او شایسته عبادت است و آن‌جا که در آیه ۱۲۸ آل عمران به پیامبر فرموده «لیس لک من الأمر شیء» یعنی تو در هیچ‌یک از امور، مالکیت نداری، پس مالکیت تام از آن خداست و این مسئله حتی از پیامبر منتفی می‌شود پس به طریق اولی از کسانی که مقامشان به مراتب کمتر از ایشان است نیز منتفی خواهد شد. این در حالی است که عده‌ای از مردم به سوی مردگان و انبیاء و اولیاء متوجه می‌شوند و به گمان این که آنان اختیاراتی دارند و می‌توانند روزی بدهند یا شفا بخشند یا بدون امر خدا سفارشی بکنند از آنها طلب شفاعت می‌کنند. آیات ذکر شده نشان می‌دهد که مشرکین عصر پیامبر ﷺ به ربوبیت خدا اعتراف داشتند و اشاره دارد که معبود شما همان کسی است که شما به ربوبیتش اعتقاد دارید. (آل الشیخ، صالح، غایه المرید (شرح کتاب توحید)، باب پانزدهم)

آنان معتقدند که مسلمانان دیگر- که خود آنها را مشرکین بلاد اسلامی می‌خوانند- شفاعت را نوعی دست‌آویز برای توجیه شرک و روزی خود قرار می‌دهند. و در پاسخ به این توجیه می‌گویند: شفاعت نوعی دعاست و نباید در عبادت خداوند کسی را با او شریک کرد و صدا نمود (توجه دارید

که از نظر وهابیت دعا همان عبادت است) یکی از موارد این نوع شرک طلب شفاعت از مردگان است که شرک اکبر است. البته درخواست شفاعت از زندگان امری شرعی است و اشکالی ندارد. آنچه از گفته سلفی‌ها به دست می‌آید نشانگر این مطلب است که آنان درخواست شفاعت را برابر با پرستش شفیع می‌دانند. براساس آنچه پیش از این بیان کردیم درخواست دعا و شفاعت در صورتی پرستش و عبادت محسوب می‌شود که شفاعت‌گر را «اله» و «رب» و «تدبیر کننده مستقل» بدانیم در غیر این صورت سؤال و درخواست ما یا خضوع و تعظیم ما جنبه پرستش نداشته و عبادت شمرده نمی‌شود.

- توسل یکی دیگر از مصادیق شرک در تفکر وهابی:

از موارد اختلافی میان مسلمانان و وهابیت مسئله توسل است. وهابیان به طور کلی با هر گونه توسل مخالفند و آن را موجب شرک می‌دانند اما در میان سایر مسلمانان مجاز بوده و عموماً به آن عمل نموده‌اند.

توسل در لغت: «وسیله چیزی است که انسان به سبب آن به مقصود خود دست می‌یابد.» (ابن منظور، لسان العرب، ماده وسل).

توسل در اصطلاح: این‌که بنده چیزی یا کسی را نزد خداوند وسیله قرار دهد تا واسطه قرب او به خدا شود. (آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۶ ص ۱۲۴ تا ۱۲۸).

وهابیان به توسل به انبیاء و اولیاء و آثار آنها، در عالم برزخ شبهه وارد کرده و آنرا تحریم نموده‌اند و این شیوه توسل را بدعت و موجب شرک می‌دانند. برخی از آیاتی که به آن استناد کرده‌اند:

«...وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ (یونس/۱۰۶) و به

جای خدا و جز او کسی و چیزی را که سود و زیانی برایت ندارد مخوان، که اگر چنین کنی از ستمکاران خواهی بود» و «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ (احقاف/۵) کیست گمراه‌تر از کسی که غیر خدا را می‌پرستد کسی را که تا روز قیامت هم یک دعایش را مستجاب نمی‌کند و اصولاً از دعای پرستندگان خود بی‌خبرند» و «قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ (اعراف/۱۹۵) بگو شرکای خویش را بخوانید و در باره من نیرنگ کنید و مهلت ندهید».

جواز توسل از مسلمات قرآن و سنت است چنان‌که در قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ (مائده/۳۵) هان ای کسانی که در زمره مؤمنین در آمده‌اید، از خدا پروا داشته باشید، و در جستجوی وسیله‌ای برای نزدیک شدن به ساحتش - که همان عبودیت و به دنبالش علم و عمل است برآئید»

توسل از طریق احادیث نیز سفارش شده است چنان‌که پیامبر ﷺ فرموده‌اند: از خدا بخواهید برای من حق وساطت عطا کند چون آن درجه و مرتبه‌ای است در بهشت و آن شایسته احدی جز بنده‌ای از بندگان خدا نیست و من امیدوارم آن بنده خدا باشم. (الامین، محسن، کشف الارتیاب ص ۲۹۴).

وهابیون به آیه: «...مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى... اینان را از آن رو می‌پرستیم تا وسیله نزدیکی ما به خدای یکتا شوند» (زمر/۳) نیز استناد کرده و عبادت را با توسل برابر دانسته‌اند که این قیاس فاقد ارزش است. (کرمانی، طوبی، نگاهی بر وهابیت، مقالات و بررسی‌ها ش ۷۳ (۲)، ۱۳۸۲، ص ۱۷)

عمل تنها یکی از ارکان عبادت است و در شرک یا توحیدی بودن عمل نیت و انگیزه شرط است، پس این برابری و قیاس مردود است. (رضوانی، علی اصغر، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات (۲جلد)، نشر مشعر، تهران، ۱۳۸۲ش، ص ۱۶۴ و ۱۶۵).

برخی دیدگاه‌های اهل سنت در باره توسل:

- سمهودی گفته است: استغاثه و شفاعت و توسل به پیامبر ﷺ و مقام او نزد خدا از اعمال انبیاء و سلف صالح بوده و پیش از خلقت و پس از آن، در حیات دنیوی و برزخی صورت گرفته است.

- قسطلانی می‌گوید: «بر زائر رسول خدا ﷺ سزاوار است که زیاد دعا و تضرع و استغاثه و طلب شفاعت و توسل به ذات پاک رسول خدا نماید»

- حسن بن علی سقاف شافعی نیز عقیده دارد: توسل، استغاثه، طلب شفاعت از پیامبر ﷺ از امور مستحبی و مورد تأکید فراوان است خصوصاً در گرفتاری‌ها و سیره علما و اولیاء و بزرگان محدث و سلف بر این بوده است.

- به عقیده زینی دحلان هم در میان ذکرهای پیشینیان و دعاها و اوراد آن‌ها مقادیر زیادی توسل به ذوات مقدسه وجود دارد و کسی هم بر آن‌ها ایراد نگرفته است.

- بزرگداشت و تعظیم رسول و محبت به اولیاء موجب شرک نزد وهابیت :

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ (بقره/۱۶۵)» و بعضی از مردم کسانی هستند که بجای خدا شریک‌ها می‌گیرند و آنها را مانند خدا دوست می‌دارند» وهابیت با استناد به این آیه معتقدند بزرگداشت و تعظیم و مراسم جشن مولود برای پیامبر و اولیاء بدعت و شرک است. به اعتقاد آنان این عمل غلو در دین است و امت‌های پیشین به دلیل آن که پیامبران‌شان را با صفات الهی متصف نموده و پرستش کردند به شرک دچار شدند و مورد لعن قرار گرفتند.

در باب سی و یکم «التوحید» بن عبدالوهاب، علاوه بر دو آیه فوق این روایت هم از انس نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» علاوه بر این، وهابیان بزرگداشت تولد و وفات بزرگان دین و حتی رسول خدا ﷺ را بدعت و حرام شمرده‌اند و آن را نوعی پرستش به حساب آورده‌اند.

در قرآن موارد متعددی یافت می‌شود که براساس آن‌ها خداوند انبیاء، اولیاء، خاندان رسالت یا حتی مؤمنین را مورد ستایش قرار داده و بزرگ داشته است از نمونه این آیاتند آیه‌های سوره‌ی انسان در مدح خاندان رسالت: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (۸/دهر)» و بر دوستی خدا به فقیر و اسیر و طفل یتیم طعام می‌دهند».

و همچنین ارج نهادن قرآن به مؤمنینی که پیامبر را گرامی می‌دارند: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۵۷/اعراف)» کسانی که بدو ایمان آورده و گرامیش داشته و یاریش کرده‌اند و نوری را که به وی نازل شده پیروی کرده‌اند آنها خودشان رستگاراند»

این آیه خود دلیلی است بر جواز بزرگداشت و تعظیم رسول و واژه‌های به‌کار رفته در آن به این معنا نیست که بر مسلمین فرض است که پیامبر ﷺ را تنها در زمان حیاتش بزرگ بدارند، بلکه کلمات اشعار دارند بر لزوم احترام و تکریم ایشان در هر عصر و زمانی.

شکی نیست در این که ابراز محبت به خاندان رسالت که توسط قرآن به‌عنوان پاداش رسالت پیامبر ﷺ تعیین شده‌است، نشان‌گر این است که محبت اهل بیت پیامبر در طول محبت خدا و رسول بوده و بر مسلمین فرض است: «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ (شوری/۲۳)» بگو من از شما در برابر رسالتم مزدی طلب نمی‌کنم به جز مودت نسبت به اقرباء»

از آنچه در مشاهده مشرفه از احترام و تکریم نسبت به اولیاء خدا توسط مسلمانان انجام می‌شود روشن می‌شود تبرک به آن‌ها و اظهار شامادنی در میلاد پیامبر و اولیاء و عید مبعث چیزی نیست جز بزرگداشت و تعظیم آن‌ها و اظهار محبت و دوستی نسبت به آن‌ها که هرگز از اعتقاد به ربوبیت و الوهیت آن‌ها سرچشمه نمی‌گیرد تا منجر به شرک شود.

بحث روایی

در روایات به طور گسترده به مسئله شفاعت و توسل پرداخته شده است. در بحار الانوار ج ۸ ص ۵۸ به نقل از پیامبر اکرم ﷺ آمده است: «من لم یؤمن بشفاعتی فلا أناله الله بشفاعتی کسی که به شفاعت من اعتقاد نداشته باشد خدا شفاعت مرا به او نمی‌رساند. (غضنفری، علی، مبانی تشیع در منابع اهل تسنن، ص ۲۴۳)

شفاعت، بر خلاف دیدگاه وهابیان، نزد علماء اهل سنت ثابت است و در این باب روایاتی نیز آورده اند. سیوطی در جامع الصغیر ج ۲ ص ۷۹ از بیش از ده تن از صحابه پیامبر خدا ﷺ نقل کرده است که فرموده اند: «شفاعتی یوم القیامه حق فمَنْ لم یؤمن بها لم یکن من أهلها شفاعت من در روز قیامت حق است پس هرکس به آن ایمان نیاورد از اهل آن نخواهد بود» (غضنفری، علی، همان، ص ۲۴۳)

در تفسیر آیه شریفه... عسی أن یبعثک ربک مقاماً محموداً (اسراء/۷۹) مسند احمد آورده است که پیامبر فرمود: «الشفاعة، المقام المحمود الشفاعة» (غضنفری، علی، مبانی تشیع در منابع اهل تسنن، ص ۲۴۴، به نقل از مسند احمد، ج ۲، ص ۴۷۸)

در باب توسل نیز بر خلاف دیدگاه ابن تیمیه که توسل را گاهی مجاز دانسته و گاهی منع نموده و نیز محمد عبد الوهاب که توسل را جایز نمی‌داند، علماء اهل جماعت روایاتی در جواز آن نقل نموده‌اند.

محمد سلیمان کردی در قرۃ العین بفتاوی علماء الحرمین ص ۲۵۹ می‌گوید: «و اما توسل به انبیاء و صالحین امری محبوب و ثابت در احادیث صحیح و غیر صحیح است... بلکه در احادیث صحیح توسل به اعمال ثابت شده که اعراضند و به طریق اولی می‌توان توسل به ذوات نمود» (رضوانی، علی اصغر، وهابیت و توسل، ص ۱۹۱)

اهل سنت به قبر پیامبر و علماء خود هم توسل می‌جسته‌اند. محمد بن ادریس شافعی به قبر ابو حنیفه و احمد بن حنبل به قبر شافعی متوسل می‌شدند (ایکس - شبیهه، پایگاه پاسخ‌گویی به شبهات، به نقل از الخطیب خوارزمی، مناقب ابن حنیفه، ج ۳، ص ۱۹۹)

قسطلانی می‌گوید: «سزاوار است که زائر در کنار قبر پیامبر ﷺ زیاد دعا و استغاثه کند و متوسل شود و طلب شفاعت کند و سزاوار است که خداوند شفاعت پیامبر ﷺ را در حق او پذیرد» (ایکس - شبیهه، پایگاه پاسخ‌گویی به شبهات، به نقل از القسطلانی، المواهب اللدنیة، ج ۳، ص ۴۱۷)

از میان محدثان اهل سنت نیز بسیاری قائل به توسل به ارواح اولیاء بوده‌اند همچون: حافظ ابن کثیر که در البدایه والنهایه ج ۱۳، ص ۹۲ با قولش «بمحمد و آله» به پیامبر توسل جسته و نیز احادیث توسل را نقل و تصحیح کرده‌است. همچنین حافظ سیوطی در الاتقان ج ۲، ص ۵۰۲، با جمله «بمحمد و آله» به پیامبر اکرم ﷺ توسل جسته‌است. (رضوانی، علی اصغر، وهابیت و توسل، ص ۲۶۱ و ۲۶۲).

نتیجه

به طور خلاصه باید گفت گرچه استدلال وهابیون برای اثبات اعتقادات و تفکرشان با استناد به آیات توحیدی قرآن کریم و روایات صورت گرفته اما با توجه به اینکه مبنا در این استدلالها حجیت ظواهر آیات بوده و با تعطیلی تعقل و تکیه بر قیاس و تطبیق، راه بر اجتهاد بسته شده و در استناد به روایات نیز اساس بر صالح و عدول بودن صحابه و اعتماد مطلق به سنت سلف و احادیث غیر ثقه و معقول قرار گرفته، لذا این استنادات نادرست و دچار ضعف بوده و بنابر تفسیر دقیق آیات کریمه و روایات صحیح، قابل رد و تعدیل می‌باشند.

منابع

- آل‌الشیخ، صالح، غایه‌المیرید فی شرح کتاب التوحید، محمد بن عبد الوهاب، بی‌جا بی تا
مصدر: صحابه.
- آوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دار الکتب العلمیه - بیروت، ۱۴۱۵ق
ابن تیمیه حرانی، احمد بن عبد الحلیم، مجموعه الفتاوی، انتاج موقع روح الاسلام، المصدر
الصحابه.
- ابن عبد الوهاب، محمد، الدرر السنیة، جامعه الامام محمد بن مسعود، بی تا، المصدر
المکتبه الشامله.
- ابن عبد الوهاب، محمد، خمسون سؤالاً و جواباً فی العقیده، موسوعه مؤلفات محمد بن
عبد الوهاب، المکتبه الشامله.
- ابن عبد الوهاب، محمد، کشف الشبهات، بی‌جا بی تا.
- ابن عثیمین، محمد بن صالح، تعلیقاتی بر عقیده واسطیه، بی‌جا بی تا، مصدر: صحابه
ابن منظور افریقی، محمد بن مکرم، لسان العرب، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ق.
الامین، سید محسن، کشف الارتیاب، ترجمه سید ابراهیم سید علوی (تاریخچه، نقد و
بررسی وهابی‌ها) انتشارات امیر کبیر تهران، ۱۳۷۶ش.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، صحاح اللغة، بی‌جا بی تا.
- حبیبی، خادم حسین، نقد و بررسی اندیشه وهابیت در مسئله توحید و لوازم آن انتشارات
مؤسسه آموزشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۹ش.
- حسینی نسب، رضا، شیعه پاسخ می دهد، نشر مشعر، ۱۳۸۶.
- رضوانی، علی اصغر، شیعه شناسی و پاسخ به شبهات (۲جلد)، نشر مشعر، تهران،
۱۳۸۲ش.
- سبحانی، جعفر، العقیده الاسلامیه فی ضوء مدرسه اهل البیت، بی‌جا، بی تا
سقاف شافعی، حسن بن علی، التندید بمن عدد التوحید، دار النووی، الطبعة الثانيه
عمان، ۱۴۱۳ ق.
- سلطان الواعظین شیرازی، محمد، شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع، دار الکتب
الاسلامیه، ۱۳۶۶ش.

عابدی، احمد، توحید پلاستیکی، مجله علوم حدیث، ش ۲۱، پاییز ۱۳۸۰ .
عقیلی، علی رضا، ریشه‌های ظاهرگرایی در فهم قرآن، پژوهش‌های قرآنی، ش ۱۱ و ۱۲، بی تا.
علوی حسنی مالکی، محمد، تصحیح المفاهیم، ترجمه: محمد بانه‌ای، انتشارات
حسنی اصل، ارومیه، ۱۳۸۲ ش .

فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، بی جا، بی تا.
قرائتی، محسن، اصول عقاید، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، بی تا .
کرمانی، طوبی، نگاهی بر وهابیت، مقالات و بررسی‌ها، ش ۷۳ (۲)، ۱۳۸۲ .
مالکی، حسن بن فرحان، مبلغ نه پیامبر، ترجمه یوسف رضوی، نشر ادیان، بی تا .
نشریات و مقالات:

ایکس - شبه، پایگاه پاسخگویی به شبهات (<http://www.x-shobhe.com>)

